



کلید عرصه داستان

کفشه آهن

جشنواره ملی ادبی

کفتکوب اشمسی خسروی
(داستان نویس و روزنامه‌نگار)

کامران پارسی نژاد

موضوع «عاشورا» در هفتادنامه زن روز به چاپ رسید. بعد از آن داستان کوتاه و کودکانه «غنجه و مادر بزرگ» و پس از آن داستان کودکانه دیگری با عنوان « فقط همین یکبار» را در کیهان بچه‌ها به چاپ رساندم. در اینجا با این آثار، هم به نوعی وارد دنیای مطبوعات شدم و هم، پا به عرصه داستان نویسی گذاشت. شروع کردم به کار مصاحبه و گزارش برای صفحات ادبی و هنری مجله زن روز، روزنامه کیهان، روزنامه جوان، اطلاعات، ایران و...

در حاشیه انجام مصاحبه و گزارش، از نوشتن داستان هم غفلت نمی‌کردم. اما عملنا و قتی برای تالیف داستان و رمان نداشتم. روزنامه و کار در آن، به قدری فرد را درگیر می‌کند که او دیگر، وقتی را برای نوشتن مطالب دلی، پیدا نمی‌کند. تا اینکه سال ۸۲ به توصیه آقای علی‌الله سلیمی داستانهای کوتاهی را که در طول یک دهه جمع کرده بودم، به نشر شاهد سپردم و مجموعه «روزنامه» از چاپ درآمد.

پس از آن نیز «کرمها هم در لجنزار می‌میرند» توسط نشر هزاره ققنوس و رمان «تیمه نارنج» توسط نشریه

نوشن را از چه زمانی شروع کردید؟
 شاید دوره راهنمایی را می‌گذراندم. آن وقتها برای همکلاسی‌ها و خواهر و برادرهایم چیزهایی می‌نوشتیم، اغلب داستانهای حادثه‌ای و یا ترسناکی که آنها را تحت تأثیر قرار می‌داد. ضمن اینکه هر مطلبی را که خواندنی بود، با ولع بسیاری مطالعه می‌کردم از کتاب گرفته تا مجله و روزنامه. مطالعه‌ام جهتدار نبود. از کتاب عشقی تا شعر، قصه کوتاه، کتابهای تخصصی در زمینه‌های مختلف ادبی، اقتصادی، اجتماعی، روانشناسی... نظرم را جلب می‌کرد. شخصی یا مرکزی را سراغ نداشتیم که به مطالعه‌ام سمت و سوی خاصی بدهد.

پدرم هم متوجه علاقه من شده بود. برایم کتاب می‌خرید. او خودش هم به ادبیات علاقه دارد؛ در آن دوران که جوان تر بود و حوصله بیشتری داشت، شعر هم می‌گفت. ولی هیچ وقت دفتر شعرش را به انتشاراتی نداد تا کاری را به چاپ برساند.

اولین کارتان در چه سالی و در کدام نشریه به چاپ رسید؟
 اولین داستانم در سال ۷۳ با عنوان «تذری» و با

صریر به چاپ رسید و «عروس جنوب» چندی پیش توسط نشر علم روانه بازار کتاب شد. آخرین کتابیم «شوریدگی» است که زندگینامه داستانی خلبان شهید پرویز ذبیحی (از شهدای خطه مازندران)، موضوع و محور اصلی این اثر یکصد و شصت و یک صفحه‌ای است. این اثر در انتشارات عقیدتی سیاسی «نهاجا» به چاپ رسید.

آثار در دست چاپ و یا در حال تألیف هم دارید؟ زندگینامه داستانی شهید خلبان «عباس بابایی» را هم کار کرده‌ام که فکر می‌کنم تا مدتی دیگر در انتشارات نهاجا به چاپ برسد. دو مجموعه داستان کوتاه نوجوان، که هر کدام بارده داستان داشتند نیز، آماده چاپ بود که به تازگی آنها را به ناشر سپرده‌ام. شما در سال گذشته «نیمه نارنج» را روانه بازار کردید، ارزیابی شما از نقدهای مطرح شده درباره آن چیست؟

من از همه کسانی که آثارم را می‌خوانند و نقد می‌کنند، تشکر می‌کنم. به گمانم همین افراد هستند که باید اثر را بخوانند و با آن رابطه برقرار کنند. پس اگر به نکته‌ای اشاره می‌کنند، برطرف کردن آن اشکال تا حدود زیادی می‌تواند، اشکالات کل اثر را هم رفع و رجوع کند و حتی در نوشتن اثر بعدی، راهگشا باشد. همان‌طوری که وقتی خودم کتابی را نقد می‌کنم، کاملاً صمیمانه و با نگاهی مثبت، این کار را انجام می‌دهم؛ قطعاً نقد بی‌غرض، چرا غرای نویسنده خواهد بود. کلان‌نقد‌های ارامی‌پذیرید و در جلسات نقد اثر تان به آنچه که انتظار نظر دارید، می‌رسید؟

البته قابل ذکر است که بعضی از مسائل مطرح شده در نقد و نظرات دوستان، تأکید می‌کنم که گاهی، به سلایق شخصی مربوط می‌شود به همین دلیل، می‌شود به راحتی و با یک تبسیم از آن عبور کرد. در حالی که گاه، نقدهای استادانه و دلسویانه‌ای در جلسات مطرح می‌شود که قطعاً در صورت توجه به آنها و به کارگیری آن نکات، می‌شود اثر را در چاپ دوم، با ضرب بخطای کمتری روانه بازار کتاب کرد. مثلاً اغلب منتقدان «نیمه نارنج» اشاره داشتند که جا داشت حجم حوادث بیشتری در کار، گنجانده شود تا تحول شخص محوری به خوبی در لایه‌لایه اثر دیده شود. در واقع برخی معتقدند که

شخصیت مهشید که روزنامه‌نگاری پر جنب و جوش و کم‌توجه به مسائل ارزشی است، چگونه به یکباره دچار تحول می‌شود و چگونه به سروش ایزدی (جانباز شیمیایی جنگ) دل می‌بندد و به خواستگار پزشک خود که یک پزشک مرphe است، جواب رد می‌دهد تا با سروش ازدواج کند؟!

من برای ایجاز در اثر، از جملات و توصیفات و توضیحات اضافی پرهیز می‌کنم و سعی‌ام این است که به جای میانبر، یک راه راست و مستقیم را به مخاطب نشان بدهم. در واقع، محتوا را غالب و ارجح بر جنبه‌های فرمالیستی داستان می‌دانم. حال آنکه گاه، این میانبرها هم لازم است، تا یک اتفاق، جالب‌تر و سورانگیز به نظر برسد. به گمانم در مورد استحاله مهشید هم، این اتفاق افتاده است. یعنی بایستی حوادث دیگری را در اثر، می‌گنجاندم تا دگرگونی مهشید، باورپذیرتر بشود. انگیزه اصلی شما، از نوشتن اثری با درونمایه جنگ چیست؟

کودکی من، در دوره انقلاب و پا به پای بزرگ‌ترها در تظاهرات و راهپیماییها گذشت. در زمان آغاز جنگ، هنوز به سن نوجوانی نرسیده بودم. دفاع مقدس، بمباران شهرها، شهادت آشنازی که از هر یک، خاطرات بسیار دارم، تمام سالهای نوجوانی‌ام را پر کرد. چطور می‌شود به این مقوله بی‌توجه بود؟!

شما خوب می‌دانید که کودکی و نوجوانی یک آدم، پر خاطره‌ترین، به یاد ماندنی‌ترین و حتی عزیزترین دوران زندگی اوست. من روزهای سنگربندی انقلابیون توی کوچه‌مان، حکومت نظامی و حشمت از بیرون رفتن در شب، کوکتل‌مولوتوف ساختن پدرم و عموهایم، گلوله خوردن پای عمومیم در تظاهرات انقلابی (به دست سواکیهای)... را به یاد دارم. چگونه می‌شود از کنار این همه حادثه، ساده گذشت و به آنها نپرداخت؟! جنگ به نوعی، بخشی از تاریخ کشور ماست، که دست بر قضا این تاریخ، با هشت سال از بهترین دوران زندگی من عجین شده است. با این حساب، فکر می‌کنم بی‌توجهی به مقوله دفاع مقدس، نوعی اهمال و یا حتی غرض‌ورزی خواهد بود.

به نظر می‌رسد در «نیمه نارنج» نوعی شتابزدگی در حرکت طول داستان، به جلو دیده می‌شود. فضاهای و



می‌کنند. عشق آنها، مجازی نیست. چون از این نقطه عبور کرده‌اند و به معنویت رسیده‌اند. مهشید، بودن در کنار ایزدی را نوعی عشق عرفانی و زندگی توأم با معنویت می‌داند؛ و این، در صحنه صحنه اثر پیداست. چراکه او را با وجود دردهایی که دارد و با وجود عدم تضمینی که نسبت به زنده بودن او هست، می‌خواهد در کنار او باشد و از او فلسفه زندگی را یاد بگیرد. چون به شکلی نمادین، اشاره‌ای هم داشتم که ایزدی استاد فلسفه است و تدریس می‌کند ایزدی نماد جانباز دفاع مقدس است؛ و نماینده این قشر، باید این‌گونه به مخاطب معرفی شود.

شما تا چه میزان به نقد و نظرات منتقدین آثارتان توجه می‌کنید؟

به نظر مخاطبان آثارم، اهمیت زیادی می‌دهم، البته معتقدم که نثر هر نویسنده و سبک نوشتار او، خاص خود است و باید به آن خدشهای وارد نیاید. ولی در مورد اشکالاتی چون عدم پرداخت شخصیت، عدم پرداخت حوادث، فضاسازی و روایت... قطعاً می‌شود مطالب بسیار مفیدی را از بین نظرات ارائه شده توسط دوستان آموخت.

جایگاه ادبیات دفاع مقدس در دوره معاصر را چگونه ارزیابی می‌کنید و رسالت نویسندهان این حوزه را چگونه می‌بینید؟

ادبیات دفاع مقدس یک نوع ادبی بسیار جوان است که با ضعفها و نواقص بسیاری متولد شد. نویسندهان اولین آثار این حوزه، اغلب بسیار شعاراتی و در هاله‌ای از تقدس - درباره رزم‌نگان جنگ و شهدا - قلم می‌زدند. همین نوع نگاه بیش از حد مثبت، واکنش منفی و دلزدگی خاصی را در مخاطب ایجاد می‌کرد. تا حدود یک دهه پس از پایان جنگ، این نوع ادبیات هنوز نوپا بود و اشکالات شخصیت‌پردازی و فضاسازی را داشت. اما اندک‌اندک پس از فرونشستن گرد و غبار شعارزدگی، این آثار شفافیت خود را پیدا کردند. به گونه‌ای که دوستانهای خواندنی و مطلوب و باورپذیری در این حوزه به چاپ رسید. آثاری که خواندن آنها، حتی مخاطب عام را هم راضی می‌کند. در واقع با کاهش حساسیت بی‌مورد و اعمال سلیقه افراطی برخی نهادهای متولی این عرصه، کارها تیز به واقعیت نزدیکتر و اشخاص دوستانی، به شکل ملموس‌تری شخصیت‌پردازی شدند. رزم‌نگانها در دوستانهای گذشته، اغلب کاری به جز عبادت و دعا و پرداختن به معنویت نداشتند. آنها در دوستانهای اخیر، درس می‌خوانند، دوستانی دارند و احياناً به شغلی در شهر

حوادث بسیار زیادی می‌توانست خلق شود که نشده به طور مثال جا داشت برای تحول عظیم شخصیت اصلی داستان، بیشتر سرمایه‌گذاری شود. نظر شما در این ارتباط چیست؟

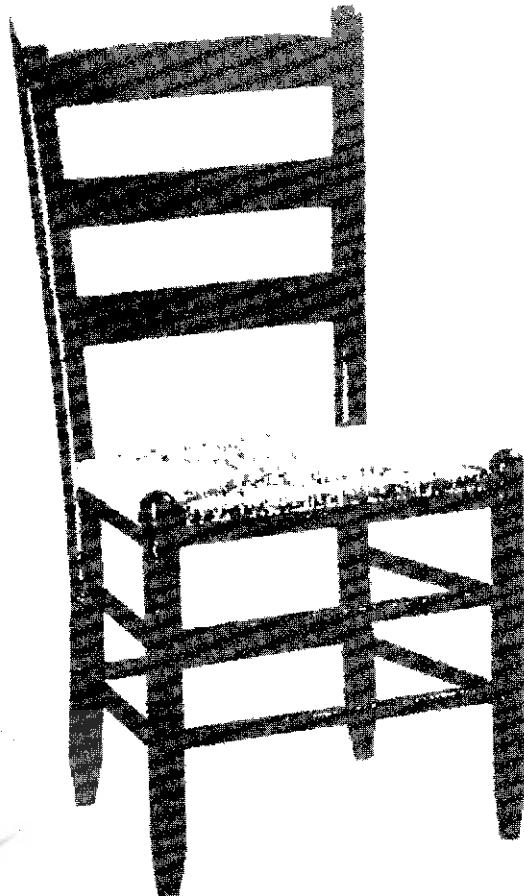
این هم، به همان مقوله ایجاز در متن، مربوط می‌شود. چون من معمولاً یک بار داستان را می‌نویسم، بار دیگر، آن را می‌خوانم و بخش زیادی از آن را دور می‌ریزم. هرجا که کار، کسالت‌بار، بی‌ربط و یا توصیفات آن، اضافی باشد، بی‌رحمانه از کل بدنه اثر، جدا می‌شود؛ و آنچه می‌ماند، ماحصل کار و کوتاه‌شده مطالب است. ضمن اینکه موقع نوشتن هم، به این نکته توجه دارم که بیش از حد، توضیح ندهم و پرداختن به یک اتفاق، اشاره‌وار و گذرا باشد تا خواننده با حوادث بیشتری رویه رو شود و صفحات زیادی از اثر، اندرخم یک حادثه نماند. همین کوتاه کردن متن، باعث می‌شود که هم، حجم کارهایم کم شوند و هم اینکه این مشکل به وجود بیاید.

اگر بار دیگر می‌خواستید «نیمه نارنج» را بازنویسی کنید، چه تغییر و تحولاتی در آن ایجاد می‌کردید؟ قطعاً روى تحول درونی شخصیت مهشید، بیشتر کار می‌کردم و احتمالاً کار را از منظر روانشناسی پیش می‌بردم. واگویه‌های مهشید با خودش را، در متن می‌آوردم. قطعاً حوادثی هم بایستی به اثر اضافه می‌شد تا تحول تدریجی شخصیت مهشید و استحاله او را نشان بدهد. یقیناً در آن صورت، حجم اثر از یکصد و شصت و چهار صفحه به بیش از دویست و پنجاه صفحه می‌رسید.

برخی از مخاطبان این اثر بر این باورند که رفتارها و واکنش‌های جانباز شیمیایی داستان، می‌توانست بیشتر درشت‌نمایی شود. او به کرات، به خواستگاری مهشید می‌آید. این در حالی است که او می‌داند بهزادی شهید می‌شود. آیا چنین حرکتی از سوی او سنجیده است؟ من ته داستان را نیستم. چون دلم نمی‌خواست ایزدی به شهادت برسد. نشانهای از شهادت او را هم، ایجاد نکردم. او زنده می‌ماند و با مهشید زندگی می‌کند. به اینکه زندگی را باید برای مدت مديدة و سالهای طولانی ای خواست، معتقد نیستم. مهشید و یا هر انسان دیگری، حتی اگر چند سالی با ایزدی و یا امثال او زندگی کند و خوشبخت باشد و از او چیز بیاموزد، بسیار مطلوب‌تر و مفیدتر خواهد بود از اینکه، با کسی زندگی کند که نه او را دوست دارد و نه بهره‌ای از در کنار او بودن، می‌گیرد.

مهشید مهدوی و سروش ایزدی با هم ازدواج





او آنچه را که می‌بیند، اگر زشت است، می‌گوید و اگر زیباست، بیان می‌کند به زیباییهای موجود، و به مهروزی نیز می‌پردازد. غرض‌ورزی و جهت‌گیری در اثر وجود ندارد.

فکر می‌کنم آثاری با این نوع نگاه، بیشتر ماندگار می‌شوند و به تاریخ ادبیات کشورمان می‌بینندند. قطعاً حقانیت رزمندگان و دفاع مقدس، بی‌هیج پیش‌داوری‌ای در این آثار به ثبت می‌رسد.

این قبیل آثار موقعیت یک ملت، یک حادثه و یک شخصیت را بی‌طرفانه و به شیوه تصویری ارائه می‌دهند. با شعارهای مثبت و منفی، ذهنیتی را در خواننده ایجاد نمی‌کنند، به همین دلیل، جایگاه خود را در ادبیات پیدا می‌کنند. فکر می‌کنم رسالت نویسندگان این حوزه هم، همین باشد که از آنچه برحق بوده - با انصاف و به حق - سخن بگویند و بنویسن.

شما برای نوشتن آثار تان با چه مشکلات و مسائلی مواجه‌می‌شوید؟

قطعاً خود شما هم با مشکلات یک روزنامه‌نگار - نویسندۀ آشنا هستید. مشکلات معیشتی و تأمین زندگی، از یکسو باعث می‌شود که زمان فراغت اندکی برای من باقی بماند. در آن فرست اندک هم نمی‌شود اثربار خلق کرد، ضمن اینکه کمبود وقت، مشغولیات ذهنی و دغدغه‌های روزمره، اجازه آزاد بودن ذهن و خلاقیت را به فرد نمی‌دهد. من باید در کمترین زمان ممکن - که شاید در هفته چند بار، این زمان کوتاه را به دست بیاورم - چند صفحه یا چند سطری بنویسم و دوباره مشغول روزمرگی (گزارش، نقد، مصاحبه...) شوم. این شیوه کار کردن، جدا از اضطراب و یأسی که ایجاد می‌کند، مانع کار مستمر و حرفة‌ای می‌شود.

دیگر آنکه، در کشور ما، روابط بر دیگر مسائل، می‌چرید. در هر مرکز یا نهادی، آشنايان مسئولین آن مرکز - هرچند که کاری بلد نباشد - در ارجحیت قرار دارند. پژوهش‌های تالیف و... اول به آنها که رابطه‌ای با مسئولین دارند، معرفی و سفارش داده می‌شود. و این، بالطبع یک چرخه کاری غیرحرفاء‌ی و تولیدات غیرقابل استفاده و بدون مخاطب را ایجاد می‌کنند. تعریف مشخصی برای پرداخت حق‌الزحمه، در این نهادها وجود ندارد. هر کسی که تیغش بیشتر می‌برد، یا زبانش کاسپکارانه‌تر است، بهره بیشتری می‌برد. به طور کلی در عرصه فرهنگی امروز، کفش آهنهن و جسمی ضد ضربه و روحی بزرگ می‌خواهد تا شود کار کرد و با کمترین آسیب روانی، روزگار را گذراند...

مشغول بوده‌اند. عزیزانی را به شدت دوست دارند و برای حیات و سلامتی خود، اهمیت قائل می‌شوند؛ اما با شروع جنگ، اولویت‌های آنان تغییر می‌کند و دفاع، برای آنان پررنگ‌تر از موضوعات دیگر می‌شود. فکر می‌کنم رعایت این نکات و ملموس کردن شخصیت رزمندگان و کاهش مؤلفه‌های مقدس‌نمایی آنها، بهترین دليل ارتقای سطح کیفی آثار دفاع مقدس است. در مورد بخش دوم سؤال شما باید بگوییم، این ادبیات، بخشی از فرهنگ و تاریخ ملت ماست. پرداختن به آن، به نوعی پرداختن به تاریخ ملت است. نویسندگان خاص این حوزه - که بهطور اخص، آثار دفاع مقدس می‌نویسند - سه گروه هستند:

۱. کسانی که دفاع هشت‌ساله رزمندگان را، مثبت ارزیابی می‌کنند و با نگاهی دوستانه و حس‌برانگیز، به آن روزها و اشخاص داستانی مرتبط با آن، می‌پردازند.
۲. کسانی که نگاه مثبتی به دفاع مقدس ندارند و آثارشان به نوعی ضدجنگ به شمار می‌آید.

۳. نگاه سومی که در این بین، وجود دارد، نگاه توصیفی و بی‌طرفانه به دفاع است. یعنی نویسنده با توجه به زمان و موقعیت اجتماعی موجود، دست به قلم می‌برد، بی‌هیج اظهار نظری.

